

جهانی شدن، جهان اسلام و سیاست‌های جهانی

حسام الدین واعظ*

چکیده:

روند رو به رشد جهانی شدن، امروزه واقعیتهای انکارناپذیر است و هیچ کشور و ملتی از اثرات مثبت و منفی آن بی‌نصیب نخواهد ماند. پس از پایان جنگ سرد، دیدگاه‌های جدیدی در عرصه سیاست‌های روابط بین‌الملل شکل گرفت؛ گروهی موافق جهانی شدن و گروهی دیگر مخالف آن می‌باشند و برخی نیز نتیجه جهانی شدن را چیزی جز جنگ بین تمدن‌ها نمی‌دانند.

در این نوشتار پس از بررسی تحولات جهانی در این دوره و تبیین نظریه‌های مختلف در مورد جهانی شدن، جایگاه جهان اسلام و ملت‌های مسلمان در این عرصه تجزیه و تحلیل گردیده و نویسنده، دغدغه جهان اسلام و متفکرین اسلامی را در روند کنونی جهانی شدن برای حفظ هویت و فرهنگ اسلامی امری بدیهی دانسته است، در حالی که پیش‌شرط‌های غرب را در زمینه اقتصاد، سیاست و فرهنگ برای جهانی شدن با آنچه برای ایجاد یک جامعه جهانی صلح‌آمیز تبلیغ می‌شود در تعارض دانسته و معتقد است این نوع جهانی شدن به طور قطع برای جهان اسلام تبعات سنگینی خواهد داشت. از طرف دیگر، بر قابلیت فراگیری و جهان‌شمولی اسلام و ارزش‌های اسلامی تأکید نموده و طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها را که ایران اسلامی مبتکر آن بوده است به عنوان معیاری برای روند صحیح جهانی شدن قلمداد کرده است که می‌تواند بر اساس شناخت ارزش‌های مشترک و مورد تفاهم میان تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، برای شناسایی یک «ارزش جهانی» بسیار مفید و ارزنده باشد.

کلیدواژه‌ها: جهانی شدن، سیاست‌های جهانی، جنگ سرد، گفت‌وگوی تمدن‌ها، ارزش‌های مشترک، ارزش جهانی، مدرنیته.

* از دانشگاه لیدز- انگلستان.

مقدمه

در این نوشتار ضمن اشاره به تأثیر تحولات پایان کشمکش شرق و غرب بر دیدگاه‌های جدید غرب در تبیین امور بین‌المللی، نظریات موافق و مخالف «جهانی شدن»، عوامل و نیروهای روند جهانی شدن و نیز پاسخ جهان اسلام به شرایط کنونی جهانی بررسی خواهد شد. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک کمونیست و نیز پایان چندین دهه رقابت تسلیحاتی، ایدئولوژیکی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی میان دو ابرقدرت شرق و غرب، و در واقع با پایان یافتن جنگ سرد، غرب دیدگاه‌ها و تئوری‌های جدید برای شرایط نوین نظام بین‌المللی ارایه داده است. در این میان، موقعیت جهان اسلام به خاطر وجود تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و نقش آن در سیاست‌ها و روابط جهانی، از ابعاد مختلف مورد توجه و بررسی اندیشمندان غربی قرار گرفته است. این دیدگاه‌ها که در اصل از دو مشرب فکری روابط بین‌الملل نشئت گرفته است از دوران جنگ سرد تاکنون انشعاباتی پیدا نموده است. گروه اول آرمان‌گرایان یا ایده‌آلیست‌ها هستند که به دنبال ترسیم مدینه فاضله می‌باشند. گروه دوم واقع‌گرایان و رئالیست‌ها هستند که جهان را بر اساس فاکتورهای ملموس نظام بین‌المللی یعنی کشور - ملت‌ها تفسیر و تبیین می‌کنند و معتقدند روابط بین‌الملل بر اساس یک سیستم آنارشستی و هرج و مرج طلبی است و رفتار کشورها در عرصه بین‌المللی بر اساس توزیع قدرت در این سیستم شکل گرفته است. بعد از جنگ سرد، هر دو دیدگاه در درک و تفسیر تحولات بین‌المللی دچار مشکلاتی شدند، اما به گمان برخی از صاحب‌نظران امور بین‌الملل، رئالیست‌ها کم‌تر ضربه خوردند.

پایان جنگ سرد و جهانی شدن

پایان جنگ سرد و جهانی شدن (Globalization) به عنوان دو متغیر مهم و مؤثر در ایجاد سیستم جدید بین‌المللی است که منجر به یک قطبی شدن جهان در عرصه سیاست‌های بین‌المللی گردیده است. به نظر بسیاری از محققین بین‌المللی، در جهان دو قطبی ملت‌های در حال رشد و ضعیف امکان بیش‌تری دارند تا از فرصت‌هایی که به واسطه رقابت‌های میان دو ابرقدرت ناشی می‌شود به نفع منافع ملی خود سود ببرند. در حالی که این فرصت در جهان یک قطبی کم‌تر و محدودتر است.

اکنون بعد از گذشت نزدیک به یک دهه از نابودی کمونیسم، این موضوع هنوز از مباحث جدید و داغ اندیشمندان روابط بین‌المللی است که آیا غرب کاپیتالیسم برنده جنگ سرد است و شرق

کمونیست بازنده آن یکی از اصولی که در این بحث‌ها به صورت کلان مطرح می‌شود مسئله جهانی شدن است که طی دو دهه اخیر به طور وسیعی مورد بحث قرار گرفته است و با پایان جنگ سرد با شدت و حدت بیش‌تری از سوی غرب مطرح می‌شود.

به عبارت دیگر، پایان جنگ سرد و شکست بلوک کمونیست، موجب شد که اغلب اندیشمندان غربی مسئله پیروزی غرب و کاپیتالیسم را مطرح کنند. در این میان، از جهانی شدن به عنوان اهرمی برای بیان حقانیت غرب در زمینه‌های دموکراسی، بازار آزاد تجارت و سرمایه‌داری کاپیتالیسم، سکولاریزم، پلورالیزم و جهان‌شمولی آن استفاده شده است. البته در میان خود اندیشمندان غربی کسانی هستند که پایان جنگ سرد را برای غرب یک پیروزی در همه زمینه‌ها نمی‌دانند. ما در این گفتار تا حد امکان به بررسی ابعاد آن خواهیم پرداخت.

در غرب به طور کلی دو دیدگاه در مورد جهانی شدن وجود دارد که عمدتاً بعد از پایان جنگ سرد طی یک دهه گذشته در ابعاد مختلف مطرح شده است: گروه اول که موافق جهانی شدن هستند آن را یک نیروی پر قدرت مثبت می‌دانند که به لیبرالیسم اقتصادی، دموکراسی سیاسی و جهان‌شمولی فرهنگی، همکاری‌های فرا ملی، اشاعه ابداعات تکنولوژیک و ظهور فرهنگ مصرف‌رهنمون می‌شود. (Lie, 1996, Hirst Thompson 1995, Waters 1995.) این گروه عناوینی چون دهکده جهانی، همسایگی جهانی، جامعه جهانی، ارتباطات جهانی، بازار جهانی، شهروند جهانی، حاکمیت جهانی و فرهنگ جهانی را مطرح کرده‌اند. از رهبران عمده جدید این دیدگاه ارنست گلنر و فرانسیس فوکویاما هستند. ارنست گلنر معتقد به جامعه دموکراسی لیبرال غربی به عنوان بهترین الگوی سعادت و خوشبختی برای جوامع بشری است. فوکویاما معتقد به پیروزی لیبرالیسم غربی بر کمونیسم است و آن را به عنوان پایان تاریخ می‌داند. به گمان وی آخرین راه حل معضل بی‌ثباتی، عدم امنیت جوامع غیر غربی برای رسیدن به ترقی، پیشرفت و سعادت انسانی، برقراری دموکراسی، حقوق بشر و بازار آزاد رقابت اقتصادی است.

گروه دوم دیدگاهی بدبینانه و همراه با شک و تردید به جهانی شدن دارند و معتقد به وجود نیروهای مخالف جهانی شدن در همه زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، صنعتی و فرهنگی هستند و تأکید دارند بایستی هر دو روند موافق و مخالف جهانی شدن هم‌زمان و با هم مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. (Gordon 1996, Barber 1995.) دیدگاه‌های مخالف جهانی شدن به ویژه در عرصه سیاسی، جهانی شدن را عامل افزایش بی‌کاری و کاهش تولیدات اقتصادی می‌دانند. یک جریان تندرو مخالف جهانی شدن در بعد سیاسی و فرهنگی در این گروه وجود دارد که البته

استقبال کمی از دیدگاه‌های آن‌ها در مجامع آکادمیک شده است. آن‌ها معتقدند با وجود تمدن‌های گوناگون کنونی، نه تنها جهانی شدن امکان‌پذیر نیست بلکه منجر به برخورد میان آن‌ها خواهد شد. رهبر این گروه ساموئل هانتینگتون استاد دانشگاه هاروارد، واضح نظریه «برخورد تمدن‌ها» است. وی معتقد است تمدن‌ها در دوره بعد از جنگ سرد و فروپاشی جهان کمونیست به بازیگران و عوامل اصلی جریان‌های جهانی مبدل شده‌اند و در این میان غرب هیچ شباهتی با سایر تمدن‌های جهان نخواهد داشت. وی معتقد است در آینده میان تمدن‌های مهم از جمله اسلام و غرب رودرروی به وجود خواهد آمد. در بخش‌های بعدی این دیدگاه‌ها بیش‌تر بررسی خواهد شد.

همان‌طور که ذکر شد، جهانی شدن دارای ابعاد گوناگونی است. اما قبل از بررسی آن، باید به این دو سؤال پاسخ داده شود که منظور از جهانی شدن چیست و پروسه جهانی شدن چگونه تحقق می‌یابد. یک تعریف کلی و ساده از مفهوم جهانی شدن این است که: جهانی شدن نیرویی است که بر اساس یک قدرت افزون‌طلب، از مرکزیت خود به محور و اطراف گسترش می‌یابد. به عبارتی، جهانی شدن به چند عامل بستگی دارد: میزان قدرت مرکز و منبع استیلاطلبی، سازگاری و زمینه پذیرش جهانی شدن و نیز موانع و موج‌های مخالف آن.

آنچه که بیش‌تر در روند جهانی شدن امروز محسوس است، بعد اقتصادی و فرهنگی آن است، که منابع ثروت، قدرت سیاسی و نظامی نیز در پشتیبانی از آن نقش اساسی دارد. به عنوان مثال، در زمینه اقتصادی، جهانی شدن بازتابی از ثروت و قدرت همکاری‌های چند ملیتی کارتل‌ها و تراست‌های غربی است که مراکز آن در کلان شهرهای نیویورک، توکیو، فرانکفورت، لندن و پاریس قرار دارد. آن‌ها همواره به عنوان مروجین جهان‌گرایی و کاپیتالیسم غربی از پشتیبانی یک قدرت سیاسی نظامی غرب و به ویژه هژمونی آمریکا برخوردار بوده‌اند و از سوی مبلغین و مروجین جهانی شدن، یعنی رسانه‌ها، شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنت و نیز سازمان‌های بین‌المللی تقویت شده‌اند.

دموکراسی لیبرال غربی، جهانی شدن و جهان اسلام

آیا دموکراسی لیبرال غربی الگویی برای جهانی شدن است؟ این سؤالی است که کشورهای در حال توسعه و به ویژه کشورهای جهان اسلام باید برای آن پاسخی جدی بیابند. گروهی از متفکرین غربی با تأکید بر وجود یک پارادایم فرهنگی برای جهانی شدن، بر این باورند که لیبرالیسم با پایان جنگ سرد به فرهنگ غالب جهانی مبدل شده است.

تزو معروف پایان تاریخ (The End of History) فرانسس فوکویاما مبین این مدعا است. در این دیدگاه، جهانی شدن به معنای جهان شمولی الگوی جامعه لیبرال غربی است. وی در مقاله خود با عنوان «پایان تاریخ» می‌گوید: «آنچه ما شاهد آن هستیم تنها پایان جنگ سرد یا عبور از یک مرحله ویژه تاریخی نیست، بلکه ما شاهد پایان تاریخی هستیم که نقطه عطف آن تکامل ایدئولوژیک و جهان‌شمولی دموکراسی لیبرال غربی به عنوان آخرین دولت بشری است» (F.Fukuyama 1989, P3-18).

فوکویاما تز جهانی شدن دموکراسی غربی را در سال ۱۹۸۹ زمانی مطرح کرد که اتحاد جماهیر شوروی با اصلاحات گورباچوف در مرحله آغازین افول کمونیسم بود و در راه الگوپذیری افراسی از کاپیتالیسم گام برمی‌داشت. در واقع، در این نظریه، وی از توجه به تحولات تاریخی چشم پوشی کرده است. نادرستی نظریه وی به خاطر عدم توجه به دو مسئله است: اولاً، امروز به زعم بسیاری از دانشمندان غربی، اسلام طی دو دهه گذشته ضمن آن‌که رشد سریع و مؤثری داشته، در معادلات منطقه‌ای و جهانی نیز سهم و نقش قابل ملاحظه‌ای را به خود اختصاص داده است.

وی بدون توجه به دوره بازتاب و شکوفایی حرکت‌های اسلامی در سرزمین‌های مسلمان نشین، به طور یک جانبه افول و شکست ایدئولوژی کمونیست در تشکیل آرمان‌شهر جهانی را به مثابه پیروزی مرام و مسلک غربی می‌داند. بلی! تاریخ کمونیست به پایان رسید اما این برگ برنده‌ای برای دموکراسی لیبرال غرب نیست، زیرا نهادهای فرهنگ و میراث تمدن اسلامی هنوز به عنوان یک نیروی با تحرک و حیات بخش در جوامع اسلامی و در قلب دنیای مارکسیستی دیروز و نیز جهان غرب حضور فعال دارد و در سیاست‌های جهانی تأثیرگذار است. بسیاری از دانشمندان غربی ضمن آن‌که گسترش اسلام را به عنوان یک خطر برای منافع غرب مطرح کرده‌اند به تأثیر اسلام در امور بین‌الملل اعتراف نموده‌اند؛ امری که تا دو دهه قبل خبری از آن نبود. جان اسپوزیتو استاد دانشگاه آکسفورد ضمن معرفی بیداری اسلامی به عنوان خطری برای غرب، به این موضوع اذعان دارد که از الجزایر تا بوسنی تا آسیای میانه، پاکستان و کشمیر، اسلام هم‌چنان به عنوان یک عامل در سیاست‌های بین‌المللی مطرح است. (L.Esposito, 1995, P.viii)

جای تعجب است که فوکویاما مقاله «پایان تاریخ» را درست در سال ۱۹۸۹ میلادی یعنی زمانی که شوروی مجبور شد از افغانستان عقب‌نشینی کند به رشته تحریر درآورده است. اما وی به طور غیر منصفانه مجاهدت‌های ملت افغانستان در بیرون راندن ابرقدرت شرق را به حساب پیروزی دموکراسی لیبرال غربی می‌گذارد و آن را آرمان‌شهر ایده‌آل و جهان‌شمول معرفی می‌کند.

کمونیسم قبل از آن که دیوار برلین را فرو بریزد و از اروپای شرقی عقب نشینی کند، برای اولین بار از مسلمانان افغانستان سیلی خورد و به عقب نشست؛ جایی که اسلام تاریخ کمونیسم را برای همیشه به پایان رسانید. بنابراین، عمده بحث فوکیاما برای نشان دادن قدرت و عظمت غرب و نیز ضعف و درماندگی سایر ملت‌ها است. وی نه تنها به طور عام الگوی جهانی شدن را از آن لیبرالیسم غربی می‌داند که دیر یا زود هر ملتی به آن دست خواهد یافت، بلکه شکست کمونیسم را پایان برخوردهای ایدئولوژیک و زمینه‌ای برای برقراری صلح جهانی معرفی می‌نماید.

باید گفت دموکراسی لیبرال غربی در اثر شکست کمونیسم، الگویی برای جهانی شدن به ویژه برای ملت‌های مسلمان نخواهد بود، زیرا اولاً اگر پیروزی غرب مستلزم فروپاشی کمونیسم بود، خود نابودی کمونیسم در نقطه آغازینش در اثر استقامت و پایداری حرکت اسلامی افغانستان بود.^۱ ثانیاً اگر ایدئولوژی مارکسیست - اینیستی نبود شد این به معنای نابودی همه دکترین‌های فکری و ایدئولوژیک مخالف کاپیتالیسم در جهان نیست. نابودی کمونیسم هیچ‌گونه تضمینی برای برقراری صلح جهانی به همراه نداشته است.

از سوی دیگر، امروز میان خود عناصر سازنده دموکراسی لیبرال غربی تنازع و برخورد وجود دارد، تا آن‌جا که در یک بحران زنجیره‌ای گرفتار شده‌اند. رقابت اروپا، آمریکا و ژاپن بعد از دوره جنگ سرد در امور اقتصادی و حتی امنیتی امری است که در خود بلوک غرب مطرح است. به عنوان مثال، امروز به زعم بسیاری از متفکرین غربی، اروپا همواره از آمریکایی کردن فرهنگ اروپایی‌گریزان بوده است. بنابراین هرچند واحدهای تمدن غربی در حوزه اروپا و آمریکای شمالی قرار گرفته است اما میان این واحدها نه تنها یک هارمونی وجود نداشته است، بلکه همواره نوعی تنش و برتری‌جویی موجب شده است که اروپا از استقلال عمل در حل بحران‌ها در درون اروپا عاجز باشد. این نوع رقابت‌ها که ما بیش‌تر بعد از جنگ سرد به ویژه در امور تجاری - اقتصادی شاهد آن هستیم، به سوی گسترش تنش‌های فرهنگی میان اروپا و آمریکا در جریان است.

مسئله سیستم امنیتی اروپا نیز از عمده مسایلی است که همواره اروپا نگران آن بوده و طی دهه‌های گذشته به دلیل عدم وجود یک سیستم توازن امنیتی و دفاعی اروپایی صدمات زیادی

۱- برای مطالعه بیش‌تر درباره نقد نظریه «پایان تاریخ» به مقاله ذیل مراجعه شود:

Ali A, Mazrui, "Islam and the End of History", the Iranian Journal of International Affairs, Spring 1995, Vol. VII. No. 1

را متحمل شده است. بعد از جنگ سرد نیز اروپا به طور جدی‌تر به فکر رهایی از تحقیر شدن به خاطر برتری جویی‌های ناتو در اروپا افتاده است. مقصود از بیان این موضوع آن است که الگوهای جهانی شدن که پشت سر آن یک هژمونی و استیلاطلبی است حتی مورد قبول قدرت‌های اروپایی نیز نیست چه در امور فرهنگی، اقتصادی و چه در امور امنیتی؛ بنابراین تکلیف سایر ملت‌ها و دولت‌های غیر غربی و به خصوص اسلامی در مورد تعمیم معیارهای ثابت جهانی شدن غربی روشن است.

«جوزف نای» یکی از دانشمندان غربی در رد نظریه «پایان تاریخ» می‌گوید: دوره بعد از جنگ سرد دوره بازگشت به تاریخ است نه پایان تاریخ. وی اصلی‌ترین پاسخ به کاپیتالیسم لیبرال بعد از جنگ سرد را ظهور ناسیونالیسم نژادی می‌داند. (S.Nyc, 1997, P.187.) نمونه بارز آن، ظهور دوباره صرب‌های افراطی در صربستان است. علاوه بر این، با پایان جنگ سرد نه تنها هم‌چنان جدایی و مبارزه میان کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه ادامه دارد بلکه اروپا، مرکز تمدن غرب، هنوز شاهد کشمکش‌های روسیه و آمریکا در بالکان است.

از دیگر دلایلی که از میان خود اندیشمندان غربی در عدم جهان‌شمولی و جهانی بودن دموکراسی لیبرال غربی عنوان شده است، نظریه «برخورد تمدن‌ها»ی پرفسور ساموئل هانتینگتون استاد دانشگاه هاروارد است که این روزها از جمله مباحث داغ اندیشمندان غربی و مسلمان می‌باشد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، وی با انتشار مقاله‌ای در سال ۱۹۹۳ به نام «نبرد تمدن‌ها» مدعی شد که بعد از فروپاشی کمونیست، با افزایش جمعیت جهان اسلام، تغییر موازنه دینی میان اسلام و مسیحیت پدید خواهد آمد، از این رو جنگ‌های تمدنی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود و اسلام به عنوان خطر عمده برای تمدن غربی مطرح خواهد شد. وی برخورد اصلی در عرصه بین‌المللی را میان تمدن‌های عمده بشری عنوان کرده است.

هانتینگتون برخلاف بسیاری که معتقدند سیستم روابط بین‌المللی در جهان بعد از افول بلوک کمونیست شرق تبدیل به سیستم یک قطبی (Unipolar) شده است، بر این باور است که جهان نه تنها یک قطبی نیست بلکه از سیستم دو قطبی (Bipolar) به چند قطبی (Multipolar) تغییر کرده است. منظور وی از سیستم چند قطبی، نقش تمدن‌های مختلف در سیاست‌های بین‌المللی است. وی در جدیدترین دیدگاه خود، بر این باور می‌باشد که جهان یک قطبی در دوره بعد از جنگ سرد، تنها در یک دوره کوتاه به صورت یک قطبی به رهبری آمریکا درآمد، که اوج آن جنگ خلیج فارس بود. بعد از آن به خاطر مخالفت بیشتر کشورهای جهان با طرح‌های آمریکا از جمله در مورد اعمال

تحریم‌ها علیه کوبا، ایران، لیبی و نیز استفاده از زور علیه یوگسلاوی، ابرقدرتی آمریکا رو به افول و اضمحلال رفته است و سیستم بین‌المللی به سوی چند قطبی در حرکت است، به طوری که در قرن بیست و یکم جهان چند قطبی خواهد شد.^۱

البته اگرچه هانتینگتون در تئوری برخورد تمدن‌ها و در دیدگاه‌های بعدی خود، به عدم جهانی بودن معیارهای غرب اذعان دارد، اما تأکید وی بر شکل‌گیری سیستم چند قطبی در نظام بین‌المللی، در راستای تکوین تئوری خطرناک برخورد تمدن‌ها است؛ زیرا به زعم وی این تمدن‌ها هستند که در واقع در سیستم بین‌المللی نقش اصلی را بازی خواهند کرد.

وی در کنفرانس اسلام سیاسی و غرب در سال ۱۹۹۷ با ذکر این مطلب که برای نخستین بار در طول تاریخ، سیاست جهانی، چند قطبی و چند تمدنی شده است، به این نکته اشاره کرد که یکی از مهم‌ترین تحولات فرهنگی و سیاسی در دهه کنونی، نهضت اسلامی است که در جهان اسلام از رشد چشم‌گیری برخوردار شده و در نتیجه آن مسلمانان هویت خود را به صورت نوینی درک کرده‌اند و به این درک، نسبت به ارزش‌های غربی، افتخار می‌کنند. وی ضمن اشاره به کاهش قدرت غرب، معتقد است دموکراسی لیبرال غربی محصول غرب است اما در انحصار غرب نیست و به شکل‌های متفاوتی غیر از آن چه در غرب وجود دارد، درخواهد آمد.^۲

وی در آخرین کتاب خود با توجه به وضعیت دموکراسی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، به ویژه اسلامی، به غیر جهانی بودن فرهنگ و دموکراسی غربی اشاره می‌کند و می‌گوید: «ارزش‌های تمدن غربی یگانه هستند و نمی‌توانند در یک مقیاس جهانی مورد پذیرش واقع شوند.» (P. Huntington, 1996). بنابراین، دموکراسی بنا بر خواستگاه غربی در هیچ یک از کشورهای اسلامی پیاده نشده است و اگر هم بوده، به طور ناقص اجرا شده است.^۳

بنابراین، دیدگاه هانتینگتون برخلاف فوکیاما که بر جهانی بودن لیبرالیسم غربی تأکید دارد نظر فوکیاما را بر اساس دو دلیل رد می‌کند: ۱- جهان بعد از جنگ سرد به سوی جهان چند قطبی در حرکت است؛ ۲- دموکراسی لیبرال غربی قادر نخواهد بود براساس اصول پذیرفته شده غربی

۱- برای اطلاع بیشتر از نظرات جدید هانتینگتون به مقاله زیر مراجعه شود:

S.Huntington, "The Lonely Superpower", Foreign Policy, March/April, 1999.

۲- برای مطالعه بیشتر در این باره به سخنرانی هانتینگتون در کنفرانس اسلام و غرب، با عنوان «چالش‌های اسلام و غرب»، منتشر شده در روزنامه اطلاعات بین‌المللی چاپ نیویورک مورخ ۲۰ آبان ۱۳۷۶ مراجعه شود.

۳- برای اطلاع از چگونگی تجربه دموکراسی به شیوه غربی در کشورهای اسلامی به کتاب ترجمه شده هانتینگتون با عنوان «موج سوم دموکراسی» ترجمه دکتر احمد شهابی، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۳ فصل ششم، مراجعه شود.

در برخی نقاط جهان پیاده شود. بنابراین الگوی جامعی برای جهانی شدن نیست. هانتینگتون بر خلاف فوکیاما فروپاشی کمونیست را نه تنها پیروزی برای کاپیتالیسم غرب و سرآغاز برپایی یک صلح جهانی نمی‌داند، بلکه پایان جنگ سرد را آغازی خطرناک برای تمدن غربی ارزیابی می‌کند.

با این که نظریه برخورد تمدن‌ها در تضاد با روند جهانی شدن غرب است، باید گفت وی با تأکید بر رویارویی میان تمدن‌ها به خاطر وجود اختلافات فرهنگی و تاریخی به ویژه میان تمدن اسلامی و تمدن غربی، دچار خطای فاحشی شده است که خود بحثی جداگانه دارد. اما تنها به این مطلب بسنده می‌کنیم که تئوری برخورد تمدن‌ها دیدگاهی است ساخته و پرداخته توهمات دو دهه اندیشمندان غرب و ناشی از تحلیل نادرست آنان از تحولات جهان اسلام و عدم درک آنان از حرکت‌های مردمی و اسلامی است.

اندیشمندان غربی بر اساس تجربیات تاریخی غرب و گذشته مسیحیت، به غلط حرکت‌های آزادی‌خواهی اسلامی را تروریسم، بنیادگرایی، بربریسیم و هم‌ردیف با نازیسم و کمونیسم معرفی کرده‌اند، که چیزی جز نکوهش فرهنگ و ارزش‌های مسلمانان در میان ملت‌های غرب به همراه نداشته است و از جمله نتایج خطرناک آن این است که امروز این توهمات به نام «تئوری برخورد تمدن‌ها» ارایه می‌شود که چیزی جز اشاعه جنگ و بدبینی میان ملت‌ها و تهدیدی برای صلح و امنیت جهانی نیست.

پرفسور اسپوزیتو استاد دانشگاه آکسفورد و صاحب‌نظر در امور خاورمیانه و کشورهای اسلامی که کتاب‌های زیادی در مورد تحولات سیاسی - اجتماعی جهان اسلام نوشته است ضمن بررسی تئوری برخورد تمدن‌ها معتقد است که هانتینگتون در تئوری خود بیش از اندازه بر تاریخ به عنوان منبع برخورد میان تمدن‌ها و ایدئولوژی‌ها تأکید کرده است. وی بر این باور است که تمدن اسلامی بدهکار غرب نیست؛ زیرا اسلام توانست با ترجمه آثار غرب و بهره‌برداری از آن‌ها تمدن بزرگ اسلامی را بنا کند و غرب در زمانی که به دوران تباهی و جاهلیت فرو می‌رفت، با ترجمه دوباره میراث فلسفی و علمی تمدن اسلامی توانست از آن‌ها به عنوان اساس نهضت رنسانس استفاده کند. (J.L.Esposito, 1991, p.208)

بنابراین فرایند گسترش اسلام و سنت‌های اسلامی خود‌گویای دو نکته مهم در مورد جهانی شدن است: اولاً: اسلام خود در روند جهانی شدن و تمدن امروز بشری سهیم است. ثانیاً: ارزش‌های اسلامی قابلیت فراگیری و جهان‌شمولی را برای سایر ملت‌ها دارد.

مدرنیته، جهانی شدن و جهان اسلام

برای روشن شدن این نکته که چگونه جهانی شدن به سایر ملت‌ها، از جمله ملت‌های مسلمان، سرایت می‌کند باید به ریشه مهم‌ترین عامل برای تحقق جهانی شدن، که مدرنیته است، اشاره نمود. گیدنز یکی از جامعه‌شناسان معروف غربی، جهانی شدن را نتیجه مدرنیته و آن را یک محصول غربی می‌داند. (Press 1990). مدرنیته در دو پروسه هم‌چنان جریان داشته است؛ اولین جریان آن مربوط به بعد از جنگ‌های سی ساله و عهدنامه‌های وستفالی در قرن هجدهم است که بر اساس آن سیستم جدید کشور - ملت به شکل امروزی از سوی غرب به عنوان یک الگو برای نظام امروز جهان در قالب نهادهای ملی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عرضه شد.^۱ جریان دوم مربوط به عصر شکوفایی علمی و صنعتی همراه با هژمونی و استیلاجویی غرب است، به طوری که نه تنها زمینه جهانی شدن نهادهای غربی را تقویت نمود بلکه سبب شد فرهنگ غرب با قدرت و تأثیرگذاری هرچه پیش‌تر در میان ملت‌های غیرغربی و مسلمان نفوذ کند.

اگرچه مدرنیته غرب با ایجاد تحولات علمی و فنی طی چند قرن گذشته بسیاری از مناطق جهان را در امور مختلف مدرنیزه کرد، اما مشخصه‌های مهم مدرنیته غربی، سکولاریزم و فردگرایی است که با ارزش‌ها و مبانی جوامع اسلامی هم‌خوانی نداشته است. این امر موجب گردید که همواره دو جریان مدرنیسم غرب و مدرنیسم اسلامی در کشورهای اسلامی رودرروی یک‌دیگر قرار بگیرند. در ابتدا، طی قرون نوزدهم و بیستم مدرنیزاسیون غربی در قالب ارتش، دواوین اداری، نورم‌های حقوقی، اقتصادیات و نیز سیستم تحصیلی و آموزش وارد جهان عرب شد و واحدهای اجتماعی و حکومتی ایدئولوژی اسلام سنتی به صورت فزاینده‌ای تحت تأثیر ناسیونالیسم سکولار غربی تغییر کرد.^۲ در امور مربوط به اندیشه سیاسی اسلام و رابطه اسلام، دموکراسی و مدرنیته زیاد بحث شده است. در این گفتار به طور خلاصه به برخورد این دو جریان در ترکیه، که خود از نتایج پذیرش مدرنیته غربی و یکی از عوامل جهانی شدن است، اشاره می‌شود.

۱- برای آگاهی بیشتر در مورد معاهده‌های وستفالی و نتایج آن در تشکیل واحدهای مستقل کشور - ملت به شکل امروزی و نیز تحولاتی که منجر به ایجاد حقوق بین‌الملل و احترام به حدود و ثغور و حاکمیت کشورها از سال ۱۶۴۸ میلادی تا انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ گردید، به کتاب «سیر روابط و حقوق بین‌الملل» نوشته احمد متین دفتری، انتشارات مروارید و خانه کتاب، چاپ دوم، ۱۳۴۴ مراجعه شود.

۲- برای مطالعه بیشتر در باره رویارویی مدرنیته غربی و حرکت اصلاح‌طلبی اسلامی در میان مسلمانان به کتاب‌های ذیل مراجعه شود: مجید خدوری «گرایش‌های سیاسی در جهان عرب» ترجمه عبدالرحمن عالم، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ سوم، ۱۳۷۴. و نیز کتاب:

John L. Esposito, "Islam and Politics", Syracuse University Press, 3rd ed. 1991.

ترکیه مرکز هفتصد سال خلافت عثمانی، امروز سکولارترین کشور مسلمان جهان اسلام است که به لحاظ موقعیت ژئوپلیتیکی و پیشینه تاریخی، بیش از سایر کشورهای مسلمان در معرض الگو پذیری از غرب در زمینه های مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی قرار گرفته است. ترکیه امروز مدرنیته غربی را در حالی تجربه می کند که به عنوان عضو سازمان کنفرانس اسلامی در جرگه کشورهای اسلامی محسوب می شود.

در سال ۱۹۹۵ گروه های اسلامی به رهبری حزب رفاه موفق شدند در یک دوره انتخابات پارلمانی اکثریت آرا را به دست بیاورند و یک دولت ائتلافی تشکیل دهند. اما همین دولت قانونی ترکیه دو سال بعد توسط مدرنیته غربی و لیبرال دموکراسی غربی منحل شد. این مسئله در الجزایر نیز اتفاق افتاد و اسلام گرایان از تشکیل دولت بی نصیب ماندند.

لازم به ذکر است که در ترکیه، یکی از دلایل پیروزی حزب رفاه، شکست طرح غربی شدن ترکیه و به دنبال آن رد عضویت این کشور در اتحادیه اروپا بود که موجی از اعتراضات مردمی را به همراه داشت. در این میان، حزب اسلام گرای رفاه با در دست گرفتن ابتکار عمل موفق شد ضمن همراه کردن جوانان و دانشجویان با روند ضد غربی در این کشور، اسلام سیاسی را مطرح کند.

شکست تجربه الگوی لیبرالیستی غرب در ترکیه و الجزایر از چند جهت قابل تأمل است:

۱- تعمیم و تسری یک الگوی غربی هم چون دموکراسی لیبرال غربی به کشورهای مسلمان، حتماً و به طور تمام و کمال نتایجی را که در غرب تجربه شده است به دنبال نخواهد داشت.

۲- ویژگی های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کشورهای مسلمان به شکل نیروهای مخالف الگوهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی غرب، مانع عمده ای برای آن محسوب می شوند؛ زیرا این برداشت وجود دارد که مدرنیته و دموکراسی غربی حلال همه مشکلات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آنان نیست.

۳- طرح جهانی بودن دموکراسی غربی به عنوان یک ایده آل جهانی برای برپایی صلح و سعادت بشری، در عمل در کشورهای مسلمان غیر قابل اجرا است. آنچه در ترکیه و الجزایر و حتی ایران اتفاق افتاد به زعم بسیاری از اندیشمندان غربی نمونه ناقصی از دموکراسی غربی است. اذعان به این مسئله از سوی خود اندیشمندان غربی از یک طرف گویای عدم جهان شمولی دموکراسی غرب است و از سوی دیگر نشان از عدم صداقت آن در مرحله عمل و اجرا است که خود به ضد دموکراسی تبدیل می شود، و حامل یک جریان استیلاجویی پنهان در ذات آن است.

هانتینگتون ضمن اظهار تأسف از اقدام غرب در لغو انتخابات دموکراتیک در کشورهای مسلمان

چون الجزایر و ترکیه، می‌گوید: اگر غرب می‌خواهد دموکراسی را در سایر جوامع گسترش بدهد، باید آماده باشد این هزینه را بپذیرد که انتخابات ممکن است باعث روی کار آمدن دولت‌های غیر غربی شود. وی ضمن آن‌که انتخابات الجزایر، ترکیه و انتخابات اخیر ایران را از نوع دموکراسی لیبرال غربی نمی‌داند، اضافه می‌کند که: تلاش‌های غرب برای ارتقای فرهنگ غربی در جوامع اسلامی، یک مشکل نوین در جهان معاصر است. (S.Nyc, 1997, P.187.)

باید توجه داشت که روند مدرنیزاسیون غربی همواره از انقلاب صنعتی به بعد دارای دو مشخصه مهم بوده است: بعد امپریالیستی و سکولاریستی، که هر دو مشخصه از عناصر منفی روند جهانی شدن می‌باشد. البته نمی‌توان جهانی شدن در بخش علم، صنعت، تکنولوژی و ارتباطات را که در جهان امروز امری اجتناب‌ناپذیر برای هر ملتی به ویژه ملت‌های مسلمان است نادیده گرفت. اما سوء برداشت برخی اندیشمندان غربی در برابر موضع مسلمانان در مورد مدرنیته موجب شده است آنان مخالفت حرکت‌های اسلامی با سلطه غرب را عدم علاقه مسلمانان به پیشرفت و ترقی اجتماعی و اقتصادی تلقی کنند. این امر طی دو دهه گذشته با خیزش حرکت‌های اسلامی، به طرز مبالغه‌آمیز و نادرستی از سوی نویسندگان و رسانه‌های غرب تبلیغ شده است. آنها به طور مرتب تکرار می‌کنند که حرکت‌های اسلامی در جهان اسلام به ویژه انقلاب اسلامی ایران - و به زعم آن‌ها بنیادگرایان اسلامی - در مخالفت با مدرنیته قیام کرده‌اند چون می‌خواهند به عصر سنتی و زندگی ساده رجعت کنند. هرچند امروز بیش از گذشته واقعیات برای غرب روشن شده است، اما باید گفت که در واقع ملت‌های اسلام‌گرای جهان اسلام مدرنیته منفی همراه با سلطه‌گری غرب را رد کرده‌اند نه پیشرفت و توسعه را. سنت‌گرایی به معنای بازگشت به دوره ما قبل صنعتی نیست بلکه منظور از آن حفظ فرهنگ و سنت‌های ملی و مذهبی است که بر اساس آن‌ها هویت ملت‌های مسلمان شکل گرفته است.

مدرنیته منفی همان چیزی است که ملت‌های مسلمان و اندیشمندان اسلامی طی قرون گذشته به حق نگران آن بوده‌اند و برای مبارزه با آن راه‌حلهایی اندیشیده‌اند. شیخ محمد عبده به فکر ارایه تفسیر جدیدی از اسلام مطابق با نیازهای امروزی زندگی اجتماعی و اقتصادی آن‌ها بود. سید قطب مدرنیته را هم‌چون بازگشت به مرحله جاهلیت قلمداد کرد و به شدت با آن مبارزه نمود. سید جمال نگران هژمونی سلطه جویانه غرب بر فرهنگ و هویت اسلامی ملت‌های مسلمان بود. وی ضمن تأکید بر فراگرفتن علوم و فنون غرب برای مبارزه با سیطره فرهنگی و سیاسی غرب، استراتژی وحدت اسلامی را برای جهان اسلام مطرح کرد. به عبارت دیگر، متفکرین مسلمان، «مدرنیسم

اسلامی» (Islamic Modernism) را از یک سو برای نجات ارزش‌های اسلامی و تقویت آن و از سوی دیگر برای مبارزه با فرهنگ غرب پیشنهاد کردند.

در واقع، متفکرین اسلامی از زمانی که متوجه شدند غرب گوی سبقت را در علم و تکنولوژی از آن‌ها ربوده است به فکر چاره اندیشی برای این دو واقعیت موجود افتادند که چرا غرب تمدن برتر شد و چرا تمدن اسلامی از شکوفایی و رونق افتاد. فتح مصر به عنوان مهم‌ترین مرکز جهان اسلام توسط ناپلئون مهم‌ترین زنگ خطری بود که متفکرین و مصلحین را متوجه افول و ضعف تمدن اسلامی نمود.

امروز نیز کشورهای اسلامی بعد از استقلال از مستعمرات غربی وارد مرحله دیگری شده‌اند که مشخصه آن موج جدید جهانی شدن است. جهانی شدن در دید بسیاری از متفکرین مسلمان مرحله دیگری از استعمارگرایی است که از آن به نئوکولونیالیسم یا استعمارگرایی نو تعبیر می‌شود. برخی از اندیشمندان مسلمان روند جهانی شدن امروز را اقدامی در راه دوباره مستعمره کردن ملت‌ها ارزیابی می‌کنند. (M.Abu-Rabi, No.3, 1998.)

امروزه در اثر وجود روندهای مخالف جهانی شدن در زمینه سیاسی و فرهنگی به ویژه در کشورهای مسلمان، برخی از محققین غربی که متوجه ناخشنودی ملت‌های غیر غربی از مفهوم اروپامداری و غرب‌گرایانه مدرنیته شده‌اند، سعی نموده‌اند جهت کسب مشروعیت برای آن، مدرنیته را پدیده‌ای جهانی معرفی نمایند. از جمله پارسونز با ارایه چهار اصل توسعه تکاملی کوشیده است تعریف جامع و فراگیری از مدرنیته برای جوامع مختلف ارایه دهد. نیکوس مارلیس بر این باور است که مدرنیته به معنای غربی شدن جوامع از نظر فرهنگی - اقتصادی و اجتماعی نیست. عمده دیدگاه وی در این باره این است که مدرنیته دارای نهادهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است و حیات هر ملت و کشوری وابسته به وجود آن نهادها است؛ بنابراین نهادهای ملی، دولتی، آموزشی و غیره جهانی هستند. (N. Lazles, 1999.) با وجود این، سلطه فرهنگی امپریالیسم برای مدرنیته مخاطره‌آمیز عنوان شده است.

باید اضافه کرد که برخورداری از مدرنیته مثبت، یعنی استفاده از دستاوردهای علمی، تکنولوژیک و نیز نهادهای استاندارد آموزشی، دانشگاهی و مدنی که محصول غرب می‌باشد، امری اجتناب‌ناپذیر در جوامع امروزی است. جهانی شدن به معنای استاندارد کردن نورم‌های اقتصادی، آموزشی، اجتماعی، حقوقی، امنیتی، پزشکی و بهداشتی امری مفید برای همه جوامع می‌باشد.

جهانی شدن، نظم نوین جهانی، سازمان‌های بین‌المللی و جهان اسلام

در بحث مربوط به برپایی حاکمیت جهانی (Global Governance) و جامعه جهانی (Global Society) که دارای عباراتی زیبا و دلپذیرند، باید سؤال کرد که تأسیس این الگوهای فراگیر بر اساس چه معیار و اصولی است، و سرنوشت و موجودیت و هویت سایر فرهنگ‌ها چه خواهد شد و رهبری آن را چه کسی در دست خواهد داشت. چگونه طرفداران دیدگاه حاکمیت جهانی که منابع گوناگون قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی را در دست دارند و در طول تاریخ در روابط خود با دولت‌های ضعیف ناعادلانه و ظالمانه عمل کرده‌اند خواهند توانست تفاوت‌های قومی، نژادی، مذهبی، ملی و زبانی، و نیز منافع و سیاست‌های متفاوت ملت‌ها و دولت‌های امروز را با هم جمع کنند و در یک فرمول برای همه ارایه دهند؟

در روند جهانی شدن، دو جریان عمده وجود داشته است؛ آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم به سوی «جهان‌گرایی یک بعدی» (Unilateral Globalism) تمایل پیدا کرد، و در این راه ضمن تقویت اقتصاد باز جهانی، در مخالفت با توسعه کمونیسم و نیز برای حضور فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در سایر نقاط جهان، اقدام به ارسال کمک‌های اقتصادی و تکنولوژیکی به کشورها نمود. بعد از جنگ سرد نیز جریان دوم جهانی شدن در قالب سیاست «یک بعدگرایی جهانی» (Global Unilateralism) دنبال شده است. در این راستا آمریکا عمدتاً به دنبال منافع خود بوده و توجه اندکی به دیگران داشته است. (S. Nyc, 1997).

آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم نیز با استفاده از شعار حقوق بشر، دموکراسی و توسعه سیاسی در صحنه جهانی، در راستای منافع خود سود برده است؛ در حالی که روند جهانی شدن به‌زعم برخی اندیشمندان غربی به رویارویی میان ارزش‌های مدرن و سنتی ختم خواهد شد. (Albrow, 1996)

از دیگر ابزارهای آمریکا برای عملی ساختن سیاست‌های خود، تبلیغ وسیع «نظم نوین جهانی» (New World Order) است که در سال ۱۹۹۰ توسط جورج بوش برای توجیه عملیات خلیج فارس و حمله به عراق با سر و صدای زیادی مطرح شد. اما در واقع نظم نوین جهانی اعلام یک قطبی بودن سیاست‌های جهانی بود تا راهی برای ایجاد صلح جهانی. به گفته برخی از دانشمندان غربی نظم نوین جهانی، نه نوین بود، نه جهانی و اصلاً نه یک نظم. (O.Keohane, 1995, P.165)

نظم نوین جهانی به عنوان یک استراتژی سیاسی و نیروی پشتیبان روند جهانی شدن مطرح شد، اما در عمل بعد از فروپاشی شوروی و جنگ خلیج فارس معنای وجودی آن، چیزی جز اعلام

یک قطبی شدن جهان نیست. بر اساس یک دیدگاه آفریقایی، اساسی‌ترین دستاورد نظم نوین جهانی، تقسیم افراطی جهان به ملت‌های فقیر و غنی است. (Claude Ake, 1995, P.24)

بحران‌های گوناگون کنونی جهان هیچ‌گونه تطابقی با آن‌چه واضعان و حامیان نظم نوین جهانی و جهانی شدن طی دهه گذشته تبلیغ کرده‌اند، ندارد. امروز، بحران‌های موجود در موج جدید جهانی شدن رو به افزایش است. به گفته ریچارد فالک: «وضعیت زمان حاضر عمده‌تاً در نتیجه تأکید بر جهانی شدن فرهنگ غربی و ترغیب آن به مدرنیته شدن است که خود نیز به وجود آورنده بحران نظم جهانی با مشخصه‌های چند بعدی اتمی شدن، صنعتی شدن، مادی‌گرایی و مصرف‌گرایی است» (Flak, 1992, P.48)

به زعم طرفداران نظریه حاکمیت جهانی عصر کشور - ملت (Nation - State) به پایان رسیده است و دوره بعدی بدون مرز، از جمله مرزهای ایدئولوژیک، آغاز شده است. در این راستا سازمان‌های بین‌المللی به عنوان تسریع‌کنندگان روند جهانی شدن هستند. در این مورد از جمله توجیهات اجتناب‌ناپذیر جهانی شدن توسط هابرماس جامعه‌شناس آلمانی اظهار شده است. وی روند جهانی شدن و پایان وظیفه واحدهای کشور - ملت را چنین بیان می‌کند: «جهانی‌شدن تولیدات اقتصادی، مالی، تکنولوژی و تبادلات نظامی - تسلیحاتی و به خصوص خطرات اکولوژیکی و نظامی به همراه مشکلاتی ما را محاصره کرده‌اند که حل آن‌ها در چارچوب کشور - ملت یا به وسیله قراردادهای معمول میان کشورهای مستقل امکان‌پذیر نیست». (Dittgen, Vol.34. No.2, 1999)

اگرچه قرن بیستم قرن سازمان‌های بین‌المللی نام گرفته است (پی‌یر ژر، ۱۳۵۱، ص ۱) و به عنوان عامل مهمی برای هم‌گرایی در سال‌های پایانی قرن بیستم توسعه یافته است، اما هنوز کشور - ملت‌ها عناصر اصلی تشکیل دهنده روابط بین‌الملل هستند، و آن‌ها بایستی در مرحله اول در ایجاد همکاری‌های منطقه‌ای و جهانی پیش قدم شوند.

آن‌چه جهان، با پایان گرفتن کشمکش شرق و غرب شاهد آن است، هم‌گرایی صرف و جامع و یک‌دست شدن جهان نیست. سازمان‌های بین‌المللی در روند جدید جهانی شدن، به خاطر توجه یک‌جانبه آن‌ها به منافع معدودی از قدرت‌ها نخواهند توانست مشکلات بشری را حل نمایند.

در این میان حتی سازمان‌های منطقه‌ای نیز در قلب جهان صنعتی در مهار بحران‌ها ناموفق بوده‌اند. اگر امروز دولت‌های اروپای شمالی و غربی با تأسیس اتحادیه اروپا و ایجاد پول واحد اروپایی پایه‌های هم‌گرایی اقتصادی و سیاسی اروپا را تحکیم می‌بخشند، در عوض، ملت‌های جنوب اروپا شاهد ظهور حرکت‌های ناسیونالیستی رادیکال و بروز جنگ و خون‌ریزی با انگیزه‌های دینی و نژادی

و در نتیجه تجزیه هستند. دامنه خون‌ریزی و گسترده‌گی جنایات، موج عظیم آوارگان جنگی و نیز عملیات به اصطلاح حفظ صلح توسط ناتو در تاریخ اروپا بی سابقه بوده است. اینها خود جریان‌های مخالف روند هم‌گرایی در اروپا و نمونه‌ای از تصور غلط جهانی شدن فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است.

این موضوع گویای آن است که دموکراسی غرب با نابودی کمونیست و بعد از گذشت یک دهه هنوز نه تنها در تمام کشورهای اروپایی به مرحله عمل نرسیده است، بلکه در عمل از معیارهای آن‌ها به دور است.

نمونه دیگری از وجود بحران و ریسک بالا در الگو برداری و جهانی شدن در زمینه اقتصاد باز سیستم کاپیتالیستی، بروز بحران اقتصادی ورشکستی بازار جنوب شرقی آسیا در سال‌های پایانی قرن بیستم است. نمونه روشن این بحران، کشور مسلمان اندونزی است؛ کشوری که در اواخر سال دهه ۱۹۶۰ برنامه مدرنیزه کردن اقتصادی و صنعتی را آغاز کرد، اما ناگهان در اوایل سال ۱۹۹۸ سیستم اقتصادی‌اش از هم فرو پاشید. آیا این کشور از قربانیان جهانی شدن اقتصاد کاپیتالیستی نیست؟

همان طور که ذکر شد، روند جهانی شدن الگوهای اقتصادی و فرهنگی غرب به دلیل مشکلات و ناسازگاری‌های آن با سایر جوامع به ناچار برندگان و بازندگان خواهد داشت. (Clauk Ake). در یک دیدگاه خوش‌بینانه، برندگان جهانی شدن در وهله اول خود صاحبان اصلی تمدن غرب هستند. به زعم برخی، اگر جهانی شدن به معنای آن باشد که همه ملت‌های جهان در همه امور اقتصادی و زندگی اجتماعی، هم‌چون غرب مصرف‌گرا باشند و هم‌چون آن‌ها زندگی کنند، به علت محدودیت منابع طبیعی، این نوع جهانی شدن غیرممکن است.

در موج جدید جهانی شدن این مسئله خود مشکلات و تعارضاتی را برای جهانی شدن به وجود آورده است که از جمله آنها بحران محیط زیست و بحران اخلاقی در جهان است.^۱ توجه کشورهای اسلامی در تقویت و توسعه سازمان‌های منطقه‌ای در زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی و امنیتی گامی مهم برای در امان ماندن از آثار مخرب روند جهانی شدن است.

در عصری که سخن از جهانی شدن است به نظر می‌رسد علاقه و اهتمام کشورها بیش‌تر به سوی تشکیل و توسعه همکاری‌ها و سازمان‌های منطقه‌ای در حرکت است. نباید از نظر دور داشت

۱- برای مطالعه بیش‌تر مراجعه شود به سخنرانی دکتر سید حسین نصر درباره جهانی شدن و گفت‌وگوی تمدن‌ها مندرج در روزنامه اطلاعات بین‌المللی پنجشنبه ۶ خرداد ۱۳۷۸.

که سازمان‌های منطقه‌ای که بر اساس موقعیت جغرافیایی و مشترکات دینی و فرهنگی تشکیل می‌شوند در رسیدن به اهداف مشترک خود ممکن است موفق‌تر از سازمان‌های بین‌المللی باشند که مرکب از ملیت‌های متفاوت با انگیزه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی گوناگون هستند. به زعم اندیشمندان روابط بین‌الملل، یکی از آفات سازمان‌های بین‌المللی حضور یک قدرت برتر در رأس آن سازمان‌ها است که ضمن ترغیب کشورها به همکاری بیشتر، برای اهداف خود تلاش می‌کند. این هژمونی قدرت برتر در سازمان‌هایی که با شرکت کشورهای شمال - جنوب یا پیشرفته و توسعه نیافته تشکیل می‌شوند در روند تصمیم‌گیری و هدایت همکاری‌ها بیشتر به چشم می‌خورد. (O.Keohance, 1984).

بنابراین همکاری‌های کشورهای در حال توسعه و به اصطلاح، همکاری‌های جنوب - جنوب، برای ایجاد اولین هسته‌های همکاری به دلیل وجود مشکلات مشترک میان آن‌ها در اولویت قرار دارد. توجه کشورهای اسلامی به ترغیب همکاری‌های منطقه‌ای از جمله تقویت سازمان کنفرانس اسلامی، اگو، و اخیراً تشکیل سازمان مجالس کشورهای اسلامی می‌تواند نقش مؤثری در ارایه دورنمای جدیدی از جهانی شدن داشته باشد.

البته این به معنای نفی نقش سازمان‌های بین‌المللی نیست. وجود همکاری‌های جهانی برای حل مشکلات مشترک بشری در قالب تأسیس سازمان‌های بین‌المللی امری پسندیده و ضروری است، ولی اگر این امر به نیت یکی شدن عرف، سنت‌ها و ارزش‌های فرهنگی - اجتماعی و به کار گرفتن الگوهای سیاسی و اقتصادی سایر کشورهای غربی بدون توجه به سازگاری و هم‌خوانی این الگوها با اوضاع سیاسی اجتماعی و اقتصادی و نیز وسیله‌ای برای جهانی شدن باشد، باید منتظر بحران‌های بیش‌تری به ویژه در کشورهای اسلامی بود.

نتیجه:

ما در این مقاله به بررسی اجمالی تأثیر تحولات پایان جنگ سرد بر تئوری‌های جدید اندیشمندان غربی در تبیین روابط بین‌الملل پرداختیم. در واقع آن‌ها به شکلی برای توجیه موج جدید جهانی شدن و چگونگی جهان‌شمولی الگوهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب تلاش کرده‌اند. ما در این بحث نشان دادیم که نیروهای تقویت‌کننده جهانی شدن شامل دموکراسی لیبرال غربی، مدرنیزاسیون منفی غرب، نظم نوین جهانی و سازمان‌های بین‌المللی که در رأس آن یک قدرت مقتدر و افزون طلب قرار دارد، با واقعیات جهانی امروز و کشورهای اسلامی مغایرت دارد.

باید گفت: دغدغه جهان اسلام و متفکرین اسلامی در روند کنونی جهانی شدن برای حفظ هویت و فرهنگ اسلامی امری بدیهی و بجا است. ما در این گفتار دلایل عدم جهان‌شمولی معیارهای غرب را با تأکید بر برخی دیدگاه‌های غربی درباره تبعات منفی موج جهانی شدن برشمردیم. پذیرش الگوهای غرب در زمینه اقتصاد، سیاست و فرهنگ به عنوان پیش‌شرط‌هایی برای جهانی شدن، با آن‌چه برای ایجاد یک جامعه جهانی صلح‌آمیز تبلیغ می‌شود در تعارض است. این نوع جهانی شدن به طور قطع برای جهان اسلام تبعات سنگینی را در پیش خواهد داشت.

روند جهانی شدن اگرچه با وجود نیروهای تشدیدکننده آن یک واقعیت انکارناپذیر است، اما جهانی شدن به معنای یکی شدن، محدود کردن، انحصارگری و ایجاد مانع برای رشد سایر خلاقیت‌های بشری، با طبیعت و خیر و صلاح انسان‌ها و ملت‌ها سازگاری ندارد.

البته ایجاد جهانی که بر اساس امور مشترک و مورد تفاهم میان تمدن‌ها و فرهنگ‌ها برای شناسایی یک «ارزش جهانی» باشد بسیار مفید و ارزنده برای کل بشر خواهد بود. بدون شک این نوع جهانی شدن به نفع همه، به ویژه ملت‌های اسلامی است. در همین جا باید اشاره کرد که طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها که امروز ایران اسلامی می‌تکر آن است اگر بر شناخت ارزش‌های مشترک میان تمدن‌های اسلام و غرب و نیز سایر تمدن‌ها تأکید داشته باشد و آن را به عنوان معیاری برای روند صحیح «جهانی شدن» و نه به معنای سلطه‌پذیری و برتری‌جویی ارایه دهد، نه تنها همه تمدن‌ها از آن سود خواهند برد، بلکه کمکی برای شکوفایی مجدد تمدن اسلامی محسوب خواهد شد.

منابع و مأخذ

۱- ژربه، پی‌یر، سازمان‌های بین‌المللی، ترجمه محمد امین کاردان، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، ۱۳۵۱.

2- Lie, 1996, Hirst Thompson 1995, Waters 1995

3- Gordon 1996, Barber 1995.

4- F.Fukuyama "The End of History the National Interest, Summer:1989, PP3-18

5- John L. Esposito "The Islamic Threat Myth or Reality?" Oxford University Press, 1995, 2nd ed. P.viii

6- Joseph S.Nyc, Understanding International Conflicts: an Introduction to Theory and History" 2nd ed, 1997, P.187.

7- Ali A,Mazrui, "Islam and the End of History", the Iranian Journal of Internatronal Affairs, Spring1995, Vol.VII.No.1

S.Huntington, "The Lonely Superpower", Foreign Policy, March/April, 1999.

8- Samuel P.Huntington, "The Clash of Civilizations and the Remaking of the World Order", New Yourk, Simon & Schster, 1996.

9- J.L.Esposito, p.208 A.Giddens The Consequence of Modernity, Stanford, CA:Stanford University

10- John L.Esposito, "Islam and Politics", Syracuse University Press, 3rd ed.1991.

11- Joseph S.Nyc, Understanding International Conflicts: an Introduction to Theory and History" 2nd ed, 1997, P.187.

12- Ibrahim M.Abu-Rabi, "Globalization: A Contemporary Islamic Response?" The American Journal of Islamic Social, Vol.15, No.3, 1998.

13- N. Lazles, "Modernity:A Non-European Concept", British Journal of Sociology, Summer, 1999.

14- Joseph S. Nyc, "Understanding International Conflicts: an Introduction to Theory and History" 2nd ed, 1997.

15- Martin Albrow, "The Global Age" Cambridge University Press, 1996.

16- Robert O.Keohane, "Hobbes'S Dilemma and International Changes in World Politics: Sovereignty in International Society", in H. Holm and Georenen, (eds), "Whose World Order", Westview Press, 1995, P.165.

17- Claude Ake, "The New World Order", A View from Africa "in Hans-Henrik Holem and George Sorenen, "Whoes World Order? Uneven Globalization and of Cold War" Westview Press. 1995, P.24.

18- Richard Flak, "Explorations at the edge of Time: The Prospects for World Order", Philadelphia: Temple University Press, 1992, P.48.

19- Herbert Dittgen, "World Without Borders? Reflections on the Future of the Nation - States", Government and Oposition, Vol.34.No.2,1999.

20- Robert O.Keohance. "After Hegemony: Cooperation and Discord in thr World Political Economy", Prinnton University Press, 1984.

